

ناخوش احوال

آلبرتو باررا تیسکا

مترجم

شقایق قندهاری

www.ketab.ir

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Sickness

Alberto Barrera Tyszka

- سرشناسه: باررا تیسکا، آلبرتو، ۱۹۶۰ - م Barrera Alberto Tyszka
- عنوان و نام پدیدآور: ناخوش احوال / آلبرتو باررا تیسکا؛ ترجمه‌ی شقایق قندهاری
- مشخصات ناشر: تهران: نشر قطره، ۱۳۹۶
- مشخصات ظاهری: ۱۹۸ ص
- فروست: سلسله انتشارات - ۱۹۵۵. رمان - داستان خارجی - ۲۱۳
- شابک: ۹۷۶-۹۷۶-۱۱۹-۶۰۰-۹۷۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
- یادداشت: عنوان اصلی: Enfermedad
- یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان «The Sickness» به فارسی برگردان شده است.
- موضوع: داستان‌های اسپانیایی آمریکایی - قرن ۲۰ م
- موضوع: Spanish American Fiction-20th Century
- موضوع: داستان‌های آمریکای لاتین - قرن ۲۰ م
- موضوع: Latin American Fiction-20th Century
- شناسه‌ی افزوده: قندهاری، شقایق، ۱۳۵۵ - مترجم
- شناسه‌ی افزوده: Qandhari, Shaghayegh
- رده‌بندی کنگره: PQ۸۵۵۰ / ۱۲ / ۴ ن ۱۳۹۶
- رده‌بندی دیویی: ۶۴/۸۶۳
- شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۶۴۸۹۰

ISBN: 978-600-119-976-9

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۹۷۶-۹



ناخوش احوال

آلبرتو باررا تیسکا

مترجم: شقایق قندهاری

صفحه آرا: ژیلای پی سخن

طراح جلد: مهسا ثابت دیلمی

چاپ اول: ۱۳۹۷

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

بها: ۱۶۰۰۰ تومان

استفاده از این اثر، به هر شکلی،

بدون اجازه ممنوع است.

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخلر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱ ۳۳ ۹۷ ۸۸

دورنگار: ۹۶ ۸۹ ۹۶ ۸۸

کد پستی: ۱۴۱۵۶۷۳۳۱۳

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

پیش‌گفتار

من واهمه داشتم این کتاب را بخوانم.

درست زمانی که در حال اتمام دوره‌ی کارآموزی‌ام در مقام متخصص اطفال بودم، پدرم پس از گذراندن یک دوره بیماری از دنیا رفت؛ خیلی شبیه به پدر خاوینر میراندا. اگر دست خودم باشد، پیشامدی است که از تداعی و مرور ذهنی‌اش روی گردان هستم. موضوع اصلی ناخوش احوال به طور واضح در پشت جلد کتاب مشخص شده است. لزومی ندارد بیش از یکی دو صفحه از داستان را بخوانید تا پی ببرید که آلبرتو باررا تیسکا چه به عمد و چه اتفاقی، بی‌هیچ ملاحظه و مراعاتی، مقتدرانه با نشر عمیقاً اثرگذاری می‌نویسد. از این گذشته، ضمن به تصویر کشیدن وضعیت روحی و جسمانی افراد بیمار و عزیزان‌شان در این تجربه‌ی اسفناک، مخاطب را همراهی می‌کند. من تازه چند صفحه از داستان را خوانده بودم که به ذهنم رسید؛ این یک کتاب فوق‌العاده از یک نویسنده‌ی فوق‌العاده است. با این حال دلم می‌خواست کتاب را در یک جعبه‌ی سُرپی بگذارم و به کل به فراموشی بسپارم.

واقعاً هم کتاب را برای مدت خیلی طولانی کنار گذاشتم؛ اما موفق نمی‌شدم فراموشش کنم، و اغلب یواشکی آن را از مخفیگاهش بیرون می‌آوردم؛ آن هم برای دوره‌های زمانی‌ای که به مرور بیش‌تر شد، به نحوی

احساس می‌کردم که دارم فرزند دزدکی از لابه‌لای انگشتانم زیر چشمی به کلمه‌ها نگاه می‌کنم. عاقبت قید قوه‌ی تخیلم را زدم؛ خودم را به تیسکا سپردم، و خواندن رمان را به پایان رساندم. سپس دوباره رمان را در یک نشست خواندم.

من نتوانستم در برابر این داستان مقاومت یا از آن پرهیز کنم؛ به همان دلایلی که هرگز نتوانستم تمام و کمال در برابر حکایت بیماری پدرم تاب بیاورم یا از آن دوری بجویم؛ مادامی که زنده هستیم، از سنگینی بار آفت‌های بنیادی گناه، ندامت و سوگ‌گریزی نیست. آن‌ها ما را در محورهایی حبس می‌کنند که تا حد بسیار زیادی شبیه زندگی‌های سابق خودمان به نظر می‌آید؛ همان زندگی‌ای که پیش از بیماری یا تصادف تجربه کرده بودیم، گرچه دیگر همان زندگی هم نیست. از آن مهم‌تر، من نتوانستم در برابر این داستان تاب بیاورم چون خودِ زندگی را به تصویر می‌کشید. شاید هم دقیق‌تر و درست‌تر باشد که بگویم «دربرمی‌گیرد»؛ یعنی «دارای» مجموعه انرژی‌هایی است که خلاف رویه و روند گناه، ندامت و سوگ عمل می‌کند. به بیان دیگر، من تصور می‌کردم یکی از اندوهگین‌ترین کتاب‌هایی است که به عمرم خوانده‌ام؛ گرچه به کل نقطه‌ی مقابل آن بود.

معنی‌اش این نیست که کتاب سوزناک و غم‌انگیزی نیست؛ یا این که حتی کتاب بی‌رحم و ناخوشایندی نیست، بلکه هر دویش هست. اما این کتاب به جاهای ناشناخته، غم‌زده و طاقت‌فرسایی سفر کرده و برای مان حکایت می‌کند که واقعاً زندگی ارزش زیستن دارد، زیرا واقعاً انسان‌ها لایق محبت و عشق‌ورزی هستند. این همان مطلبی است که گاه خود بیماری برای فرد بیمار، عزیزان، خانواده و افراد مراقبش به همراه می‌آورد؛ و اغلب هم به گونه‌ای که احساس می‌شود بسیار دیر هنگام است، به طوری که فرد بیمار و در آستانه‌ی مرگ، خیلی دیر هنگام متوجه می‌شود یا حتی به خاطر

می‌آورد چه کسانی را دوست داشته یا چه کسانی او را دوست داشتند. داستان ناخوش / حوال به ما یادآوری می‌کند که همیشه هر دو وجه وجود دارد و هیچ‌گاه برای پی بردن به این امر یا به خاطر آوردن چنین چیزی دیر نیست. چنان‌چه سلامتی به شیوه‌ی انتظار کشیدن برای ظهور بیماری تعبیر و تفسیر شود، در این صورت، به یک میزان به همه‌ی ما - چه سالم و چه بیمار - سفارش شده تا به هر آن‌چه و هر آن کس که در زندگی ارزشمند و مغتنم است، بی‌اویزیم و رهایش نکنیم. به همین دلیل هم جایگاه این کتاب درست نقطه‌ی مقابل تأسف و غصه خوردن است. حزن و اندوه به شیوه‌ی بسیار قانع‌کننده‌ای تأکید می‌کند که همه چیز - تک تک افراد و هر تجربه و رویدادی - بی‌ارزش است و فاقد هرگونه معنا و مفهومی. نقطه‌ی مقابل آن شما را مجاب می‌کند که همه چیز و همه کس اهمیت دارد، که شما مهم هستید، که زندگی‌تان و افرادی که در زندگی‌تان هستند، اهمیت دارند.

من ذاتاً فرد مایوسی هستم. زمانی که سعی دارم حالت رخوت روحی و احساسی خودم را توصیف کنم، گاهی از افراد می‌خواهم وضعیت ناخوشایند و مشقت‌باری را تجسم کنند که در آن، ای‌یور^۱، دوست افسرده حال کریستوفر روبین^۲ که یک الاغ است مجبور شده به تماشای دوازده قسمت متوالی «نظم و قانون، واحد قربانیان ویژه»^۳ بنشیند، و پس از آن هم مجبورش کنند یک قرص کوالود^۴ بخورد. اکنون دارم این را به شما می‌گویم تا بلکه درک کنید که من شخصی نیستم که در حالت عادی به واسطه‌ی کشیش‌ها، شاعران، درمان‌گرها یا مددکارهای اجتماعی، به

۱. Eeyore، نام یک الاغ بدبین، کسل، پیر و افسرده در مجموعه داستان‌های «وینی‌پو»، که ای. ای. میلن برای کودکان نوشته است.

2. Christopher Robin

3. Law and Order: SVU

۴. Quaalude، جزء داروهای آرام‌بخش و خواب‌آور.

واسطه‌ی فیلم‌های سینمایی، موسیقی یا کتاب‌ها، با انیمیشن اسمورف‌ها^۱ یا اسب‌های تک شاخ^۲، قانع شوم که همه چیز واقعاً روبه‌راه است، زندگی خوب است و مردم به قدری ارزشمند هستند که از صدمه‌های ناشی از خطرهای گوناگون آگاه شوند و در نهایت شیفته‌ی همان خطرها شوند.

با این حال کتاب پیش رو به من در خصوص همه‌ی آن چیزها اطمینان داد؛ در خصوص خوب بودن زندگی، ارزش مردم، ارزش غایی رابطه؛ آن هم بدون این که حتی به ظاهر برای این قضیه تلاش خاصی کند. اگر به ظاهر می‌کوشید چنین بحثی را مطرح کند، که به صراحت و بی‌پرده چنین حرف‌هایی بزند: «دیگران می‌توانند هنگام رنج و عذاب کمک حال شما باشند» یا «شما می‌توانید به هنگام رنج و عذاب دیگران کمک حال آن‌ها باشید»، من سرسختانه از پذیرش آن خودداری می‌کردم. گرچه در هر حال، به احتمال زیاد همه‌ی ما باید زمانی که چنین حرف‌هایی به صورت بی‌چون و چرا مطرح می‌شود، مقاومت کرده و بدان تن ندهیم. این گفته‌ها فقط تکرار محض حرف‌های پیش پا افتاده و کلیشه‌ای نازل هستند؛ قالب‌های بی‌محتوایی که موجب برانگیختن خشم و نفرت در فرد مبتلا به رنج و عذاب یا فرد دودلی می‌شوند که مخاطب آن است. چون من ذاتاً فرد مایوسی هستم که به صورت ژنتیکی از حرف‌های مبتذل و پیش پا افتاده‌ی نویدبخش جان سالم به در می‌برم، یا شاید چون متخصص اطفال در زمینه‌ی غدد هستم، یا شاید هم چون ای‌یور نماد خوش‌شانسی من است، گمان می‌کنم «نمی‌توانی چنین چیزهایی را به من بگویی»؛ آن هم وقتی به زحمت در لافاه مطرح می‌شود تا بلکه پذیرفته شود. هرگاه می‌شنوم کسی اظهار می‌کند که مردم بنا به دلیلی رنج می‌کشند، که بیماری و ماتم ما را

1. Smurfs

2. unicorn

قوی‌تر می‌کند، یا از همه ناگوارتر، که همه‌ی این چیزها جزئی از یک برنامه است و روزی درک خواهیم کرد رنج و درد خودمان و دیگران امری ضروری و لازم بوده است، به این فکر می‌کنم که شما نمی‌توانید یک چنین حرف‌هایی را به من بزنید. شما واقعاً نمی‌توانید چنین حرف‌هایی را به من بزنید؛ به همان دلایلی که نمی‌توانید این حرف‌ها را به کس دیگری هم بگویید؛ من یک انسانم و عاقل‌تر از این حرف‌ها هستم.

ناخوش / احوال هیچ حرف تکراری و کلیشه‌ای نمی‌زند، بلکه آن‌ها را ویران می‌سازد. در عوض دلگرمی باورپذیر و واقعی به ما می‌دهد و به این دلیل باورپذیر و واقعی است که بازگو نمی‌شود، بلکه توصیف می‌شود، ما ترغیب و وسوسه می‌شویم که در بطن داستان با آن زندگی کنیم. امکان دارد ما بی‌دلیل به شدت رنج ببریم و عذاب بکشیم، و از گرفتاری‌های مان چیزی نصیب مان نشود؛ مگر مصونیت غایی ناشی از نسیان. شاید شایسته‌ترین کاری که سرانجام روزی برای درک رنج و عذاب خود انجام بدهیم، همین است که بکوشیم فراموشش کنیم، شاید زندگی ما فاقد هرگونه طرح و برنامه‌ای باشد؛ به جز پندارهای مربوط به گذشته؛ که ناخوش / احوال منکر هیچ کدام از این موارد نمی‌شود. چه بسا که حتی روی کلیه‌ی این موارد هم پافشاری کند. با این حال تیسکا با چنان صداقتی در خصوص بیماری و رنج و عذاب می‌نویسد که بر هر آن‌چه که بیماری و رنج و عذاب نیست، روزنه‌ای می‌گشاید. بیماری، علاج و درمان خود را آشکار و مشخص می‌کند، که این امر لزوماً هم ربطی با پزشکی مدرن ندارد. در نهایت داستان پیش رو درباره‌ی این است که آیا همگی ما یکه و تنها هستیم یا نه؛ چه در زندگی، چه در رنج و عذاب خود و چه در این جهان. هم چنین کتابی است که موجب می‌شود سرانجام از تنهایی مان کاسته شود؛ امری که همه‌ی ما باید به خاطرش عمیقاً قدردان نویسنده باشیم. اگر ذاتاً فرد مأیوسی هستید - درست مثل من - باید این کتاب را بخوانید. با این حال

اگر ذاتاً هم روحیه‌ی خوب و بالایی دارید، باز هم باید این کتاب را بخوانید؛ اگر هیچ‌گاه مریض نبوده‌اید یا حس نکرده‌اید که کائنات شما را به مصیبت و گرفتاری مبتلا کرده است، اگر تاکنون پیش نیامده که عاشق و شیدای کسی شوید که بیمار بوده، رنج و عذاب کشیده و مرده است، حتی اگر تیگر^۱ سرخوش، نماد خوش‌شانسی شما و راهنمای معنوی‌تان است، باز هم باید آن را بخوانید؛ زیرا روزی فرا می‌رسد که همگی ما نیاز داریم پیمایش را شنیده و کوشیده باشیم آن را به خاطر بسپاریم.

کریس آدریان^۲

www.ketab.ir

۱. bouncy Tigger، نام ببری در مجموعه داستان کودک «وینی‌پو» که مدام جست‌وخیز می‌کند.

2. Chris Adrian